



خطی، چه در زمینه کتاب‌ها و مقالاتی که ایشان از خودشان یا دیگران منتشر کردند.

خاطرم هست یک روز که خدمت استاد افشار بودیم فرد دیگری نیز برای مشورت نزد ایشان آمده بود و خیال داشت پایان‌نامه دانشگاهی خود را در موضوعی بگذراند. استاد افشار نخست درباره اینکه پرداختن به آن موضوع سود چندانی برای جامعه ایرانی ندارد گفت و گو کردند و من در آغاز گمان می‌بردم که این باور نداشتن به موضوع، همراه با ناآگاهی از آن است اما آن‌گاه که سخن به جزئیات آن موضوع سوق پیدا کرد دریافتیم که به اندازه کافی از زوایای آن باخبر هستیم و آن انکار، بی‌پشتوانه آگاهی نبود.

همیشه چیزی بود که از ایشان بیاموزیم و به گفته یکی از دوستان حتی خاموش نشستن در کنار ایشان و نظاره کردن بر رفتارهایشان با آموختن همراه بود.

استاد افشار اهل شاگردپروری بودند اما از مریدپروری همواره پرهیز می‌کردند؛ از اینکه گروهی بیابند و از یک شخص بپیوستند و پس از آن مسابقه چالوسی راه بیندازند. به همین دلیل هم نه خوشامدگویی کسی را می‌کردند و نه از خوشامدگویی‌های دیگران درباره خود خرسند می‌شدند.

یک ویژگی دیگر که به گمان من از بزرگ‌ترین ویژگی‌های رفتاری استاد افشار بود اینکه شخصیتی استوار، تلاشگر و باروحیه داشتند و هرگز از دشواری‌ها گلایه نمی‌کردند. این

روحیه موجب می‌شد تا هم خودشان با دشواری‌ها به خوبی رویاروی شوند و هم این روحیه را در اطرافیان ایجاد کنند.

آخرین باری که با استاد افشار دیدار داشتیم در خدمت آقای دکتر ایرانی و دوستم علی نویدی در بیمارستانی بود که استاد در آنجا بستری شده بودند. با اینکه وضع ظاهری ایشان نشان می‌داد که بسیار از بیماری رنج می‌برند اما وقتی که با ایشان گفت‌وگو می‌کردیم همچنان با همان روحیه سخن می‌گفتند و از کارهایی که برای چاپ به میراث مکتوب سپرده بودند و همین‌طور کارهای ما و مرکز می‌پرسیدند و همان تشویق‌ها که همیشه از ایشان سراغ داشتیم باز شنیده می‌شد. این گفت‌وگوها چنان بود که من باور داشتم ایشان از بستر این بیماری نیز به تندرستی بر خواهند خاست و باز از گفته‌های ایشان نیرو خواهیم گرفت. افسوس که سرانجام اوراد احباب کارگر نیامد و فرهنگ ایران زمین یکی از بزرگ‌ترین پشتیبانان خود را از دست داد.

سخن پایانی در این نوشته کوتاه و نارسا اینکه گاهی از خود در کنار استاد افشار یاد کرده‌ام؛ خوانندگان بزرگوار خواهند بخشید چرا که هستند نام‌آورانی که تنها یک بار با استاد ملاقات کرده‌اند و پس از درگذشت ایشان، عکس‌های ملاقاتشان را اینجا و آنجا به نمایش نهاده‌اند؛ پس شاگردی نزد استاد افشار برای چون منی که کم‌استاد دیده‌ام سرافرازی بزرگی خواهد بود و گفتنی.



چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

سید محمد طباطبایی بهبهانی*



مانندی برایش نمی‌شناسیم. خوشا به حالش که عزیز و منبع زیست و سربلند درگذشت.

بنده را فرمودند که چند سطر به یاد استاد افشار بنویسم. هر چند حضرتش را به نوشته‌های امثال بنده نیازی نیست ولی به پاسداشت مقام بلند استاد کلمتی چند بر سبیل عرض ارادت نوشته شد. معمولاً در این گونه نوشتارها به تبعیت از مقام علمی و خدمات فرهنگی شخص در گذشته می‌پردازند، اما بنده بر آن است که از لونی دیگر بنویسم تا در یاد استاد نیز

استاد ایرج افشار هم پرواز کرد و دیگر شاهد آثار جدید و مستمر وی در مجلات وزین و عرصه میراث مکتوب نخواهیم بود. تا ایران و فرهنگ ایران و تاریخ ایران هست، افشار هم هست. استاد از خوشبخت‌ترین‌های ایران معاصر است که تمام عمر را به خدمت راستین وطن به سر آورد و از روزی که خود را شناخت تا واپسین روزهای حیات کمر بسته ایران بود و فرهنگ ایران. و به راستی در این روزگار

* استاد یار دانشکده ادبیات دانشگاه تهران



و جناب آقای ابهری ریاست بزرگوار پیشین کتابخانه مجلس یک نسخه از آن را برای اظهار نظر خدمت استاد و گروهی دیگر از بزرگان فرستادند و استاد افشار نامه‌ای به ریاست کتابخانه مجلس نوشت که بنده را دچار شرم و شگفتی کرد و چنان به انصاف تمام در باب کتاب نظر داده بود و اظهار خوشحالی از چاپ چنین کتابی کرده بود که بنده را به یاد صدیقان تاریخ انداخت. و از آن پس مصمم گشتم که از حضرتش پوزش بخواهم و از همین رو به کسی از دوستان مشترک گفتم که پایمردی کند. ولی گویا خود آن دوست نمی‌خواست چنین شود. سرانجام دل به دریا زده، خود به همراه دوست عزیز آقای افشین وفائی به خدمت ایشان رفته، از در پوزش بزه پیشین درآمد و ایشان پوزش مرا بریده، نگذاشت که سخن تمام شود و فرمود: «فراموش کن.» و لطف نمود و به گرمی پرسید. و به عمل تنیه داد که تعلیم را تزکیه باید. آری چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار. خدایش بیامرزاد.

تعلیمی نهفته باشد. آنچه پس از گذشتن استاد افشار چندین بار به ذهنم خطور کرده این که مرحوم دکتر محمود افشار مردی سعادت‌مند بود و به خوبی از عهده دو امتحان الهی مال و فرزند برآمده است. خدای تعالی فرموده است: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»؛ از مالش موقوفه افشار را می‌شناسیم و از اولادش ایرج پیراج را. به راستی مرحوم دکتر افشار دو موقوفه برای ایران به جای گذاشت: یکی همان موقوفه تجریش و دیگری استاد افشار که با تمام وجود وقف ایران بود. زهی جوانمردی که از دو آزمون چنین سخت، سربلند برون آید. مطلب دیگری که تذکارش بایسته است خلق کریم و نظر بلند استاد است. دوستان می‌دانند که بنده چندین سال پیش، از سر خامی و جوانی، در مقدمه ج ۲۴ فهرست مجلس انتقادی تند و دور از حشمت استاد نوشتم که موجب آزرگی ایشان و دوستان را فراهم آورد و پس آورد آن را نیز دیدم و برخی در صدد پاسخ و آزار عملی و کتبی بنده برآمدند. در همین ایام بود که جلد نخست الشریعة الی استدراک الدرریة به چاپ رسید

نامه نگاری های استاد افشار و حسن عاطفی

حسن عاطفی*



دانشمند محترم جناب آقای حسن عاطفی یک جلد از دفتر هفتم نسخه‌های خطی که اخیراً انتشار یافته و مقاله‌ای از جنابعالی در آن چاپ شده است به پیوست برای مطالعه شما ارسال می‌گردد. اعلام وصول موجب امتنان خواهد بود.

ایرج افشار
مدیرکل کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد
۱۳۵۹/۱۱/۶

ایرج افشار
مدیرکل کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد

* شاعر و پژوهشگر متون ادبی

